

ریشه‌های تاریخی مدرسه و آینده آموزش رسمی در ایران در گفت‌وگوی «جوان» با مجتبی همتی فر

هنوز نمی‌دانیم خروجی مدارس ماقرار است چه باشد!

مدرسه، هر روز، رأس همان ساعت همیشگی آغاز می‌شود. زنگ تفریح می‌خورد و کلاس‌ها یکی پس از دیگری برقرار می‌شوند. کتاب‌ها، صفحه‌به‌صفحه جلو می‌روند و امتحان‌ها یک‌به‌یک از راه می‌رسند. سال‌هاست که این تصویر تکراری و آشنا، جلوی چشم دانش‌آموزان است، دانش‌آموزانی که با نسل‌های قبل، تفاوت بسیار زیادی دارند، اما نحوه آموزش‌ها برایشان هیچ فرقی نکرده است. جهان دیگر آن جهان گذشته نیست. فناوری‌های نوینی چون هوش مصنوعی با سرعتی خیره‌کننده در حال تغییر شیوه یادگیری هستند، مهارت‌های مورد نیاز زندگی هر روز دگرگون می‌شوند و بسیاری از دانسته‌هایی که امروز، یاد داده می‌شوند، احتمالاً چند سال بعد، کارکرد خود را به‌طور کلی از دست بدهند. در چنین شرایطی، یک سؤال مهم و جدی پیش از هر زمان دیگری پیش روی نظام‌های آموزشی قرار می‌گیرد، اینکه آیا مدرسه امروز، همچنان قرار است همان مأموریتی را انجام دهد که قرن پیش برایش طراحی شده بود، یا زمان آن رسیده که در اهداف، کارکردها و حتی فلسفه وجودی آن بازنگری شود؟ اصلاً انسان مطلوب و آموزش‌مطلوب در ذهن داریم؟! آیا مدرسه فقط جایی برای انتقال دانش است یا نهایی که باید هویت، شخصیت، قدرت تفکر و مسئولیت‌پذیری اجتماعی را نیز پرورش دهد؟ و اگر قرار است آینده‌ای متفاوت بسازیم، از کدام نقطه باید تغییر را آغاز کنیم، از فناوری و ابزارهای نوین یا از بازتعریف تصویری که از انسان مطلوب و آموزش‌مطلوب در ذهن داریم؟! این‌ها تنها بخشی از مسائلی است که در گفت‌وگو با مجتبی همتی‌فر، پژوهشگر تربیتی و عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد، به بحث گذاشته‌ایم. گفت‌وگویی که از فلسفه مدرسه آغاز می‌شود و تا آینده نظام آموزشی در عصر هوش مصنوعی ادامه پیدا می‌کند.

■ ■ ■

وقتی از اصلاح مدارس صحبت می‌کنیم، اساساً از مدرسه چه انتظاری داریم؟

پیش از آنکه درباره نقد نظام آموزشی یا ضرورت اصلاح مدرسه سخن بگوییم، باید روشن کنیم اساساً «مدرسه» را چگونه تعریف می‌کنیم. در ادبیات تعلیم و تربیت، مدرسه مهم‌ترین نهاد آموزش و پرورش رسمی به شمار می‌رود و به همین دلیل، سال‌هاست که موضوع پژوهش‌ها، نظر به‌ها و جریان‌های مختلف فکری در سراسر جهان است. اما این نقدها همگی از یک نقطه آغاز نمی‌شوند زیرا هر کدام بر مبنای برداشت متفاوتی از مفهوم تعلیم و تربیت شکل گرفته‌اند.

اگر آموزش و پرورش را صرفاً انتقال دانش و مهارت‌های پایه، مانند خواندن، نوشتن، ریاضیات یا علوم بدانیم، مدرسه نیز تنها مکانی برای آموزش و انتقال این دانستنی‌ها خواهد بود. در چنین نگاهی، رابطه میان معلم و دانش‌آموز به محور اصلی فرایند یادگیری تبدیل می‌شود و طبیعی است که مباحثی مانند روانشناسی تربیتی، روش‌های تدریس یا حتی جایگزینی معلم با فناوری‌های نوین و هوش مصنوعی اهمیت پیدا کند، چراکه هدف، انتقال دانش است و این از عهده فناوری برمی‌آید.

اما باید به مدرسه از زاویه‌ای بسیار گسترده‌تر نگاه کرد. در این صورت، مدرسه فقط محل انتقال محتوای کتاب‌های درسی به دانش‌آموزان نیست، بلکه نهادهی است که در شکل‌گیری هویت جمعی و تقویت سرمایه فرهنگی و اجتماعی دانش‌آموزان، جبران برخی از کاستی‌های خانواده، آماده‌سازی افراد برای زندگی اجتماعی و حتی ملت‌سازی و مانند آن نقش ایفا

می‌کند. در چنین برداشتی، معلم نیز دیگر صرفاً آموزش‌دهنده نیست، بلکه به عنوان یک کنشگر اجتماعی و تربیتی، در فرایند شکل‌گیری هویت، ارزش‌ها و معنا بخشیدن به دانسته‌های دانش‌آموزان نقش دارد. دقیقاً به همین دلیل است که نقدهای وارد بر نظام آموزشی نیز از سطوح مختلفی برخوردارند. بخشی از این نقدها به روش‌ها و برنامه‌های درسی مربوط می‌شوند و بخشی دیگر، فلسفه وجودی مدرسه، نسبت آن با فرهنگ، ارزش‌ها، آرمان‌های جامعه و حتی جایگاه تعلیم و تربیت در ساختار اجتماعی و سیاسی را مورد پرسش قرار می‌دهند.

مهم‌ترین نقدهایی که در دنیا به نهاد مدرسه وارد می‌شود، از چه جنس هستند و این نقدها چه تصویری از آینده آموزش و پرورش ارائه می‌دهند؟

وقتی مدرسه را به عنوان یک نهاد اجتماعی در نظر بگیریم، طیف گسترده‌ای از نقدها پیش روی ما قرار می‌گیرد، نقدهایی که هر کدام از زاویه‌ای متفاوت به آموزش و پرورش نگاه می‌کنند. به عنوان نمونه، در ایالات متحده جریانی شکل گرفته که بر این باور است مدرسه تأثیر چندانی بر محسوسی در آنها به وجود نمی‌آورد. در مقابل این نقدها، جنبشی با عنوان «اثربخشی مدرسه (School Effectiveness)» شکل گرفته که تلاش می‌کند با پژوهش‌های متعدد درباره عواملی مانند زمان آغاز کلاس‌ها، شیوه‌های تدریس، ساختار مدرسه و چیدمان کلاس، میزان اثربخشی آموزش را افزایش دهد. البته مسئله و دغدغه اصلی این جریان این نیست که اساساً مدرسه قرار است چه انسانی تربیت کند یا خروجی مطلوب نظام آموزشی چیست، بلکه بیشتر بر بهبود روش‌ها و تکنیک‌های آموزشی تمرکز دارد. در سوی دیگر، نقدهای بنیادین‌تری نیز مطرح شده است. برای مثال، ایوان ایلچ در کتاب «مدرس‌زدایی از جامعه»، از منظر نقد مدرنیته ساختار آموزش رسمی و مدرسه‌ای را به چالش می‌کشد. او معتقد است مدرنیته با واگذاری آموزش به نهادهای رسمی و تخصصی، بسیاری از ظرفیت‌های طبیعی و اجتماعی یادگیری را

عامدانه نادیده می‌گیرد. حتی معنای یادگیری عمیق و فرزانگی جایش را به حضور در مدرسه و اخذ مدرک داده است؛ در حالی که صرف مدرسه رفتن و مدرک گرفتن نمی‌تواند شایستگی‌های فرد را تضمین کند. از نگاه ایلچ، انسان‌ها می‌توانند بر اساس نیاز و علاقه خود، از هر شخصی که چیزی برای آموختن دارند، یاد بگیرند و آموزش نباید صرفاً در چارچوب مدرسه، سن مشخص، برنامه از پیش تعیین‌شده و نظام رسمی اعتباربخشی محدود شود. به همین دلیل، ایده شبکه‌های یادگیری را مطرح می‌کند؛ شبکه‌هایی که یادگیری را از انحصار نهاد مدرسه خارج می‌کنند. این ایده گرچه در نگاه اول جذاب و الهام‌بخش به نظر می‌آید، اما اقتضات جامعه امروزی را در نظر نمی‌گیرد. از این رو به نظر می‌آید با گذر از اغراق‌های انتقادی ایلچ، می‌توان ضرورت توجه به فرصت‌های یادگیری و آموزش غیررسمی به عنوان مکمل مدرسه را استنباط نمود.

در کنار این دیدگاه‌ها، گروهی دیگر از اندیشمندان، پرسش بنیادی‌تری را مطرح می‌کنند، اینکه جایگاه و مأموریت مدرسه در جامعه چیست؟ خط و مأموریتش را از کجای می‌گیرد؟ و قرار است انسانی با چه ویژگی‌هایی تربیت کند؟ برای نمونه، جان دیویی بر این باور بود

در فضایی که ادبیات «توسعه» غلبه دارد و آرمان «توسعه‌یافتگی» بدون چون و چرا پذیرفته شده است، نظام آموزشی هم به صورت صریح با ضمنی به عنوان یکی از اجزای اصلی حرکت به سوی توسعه جایگاه می‌یابد. مثلاً مدرسه در واقع نهاد تربیت‌کننده نیروی کار ماهر برای چرخاندن چرخ‌های توسعه اقتصادی و همچنین تربیت شهروندان جامعه مصرف‌گرا خواهد بود



معدمندید سالی جان

بی‌تردید، فناوری‌های نوین، هوش مصنوعی، اینترنت و تحولات دیجیتال، آینده آموزش را تحت تأثیر قرار خواهند داد و نظام آموزشی نیز باید خود را با این تغییرات روزآمد کند. اما به باور من، اینها تنها بخشی از مسئله هستند و بیشتر به لایه‌های بیرونی آموزش مربوط می‌شوند

مدرسه جدید در ایران است. مدرسه به معنای امروزی، حدود دو قرن پیش وارد ایران شد، اما نه در امتداد سنت دیرینه آموزش ایرانی، بلکه تقریباً به‌صورت گسسته از آن.

پیش از آن، ایران نزدیک به هزار سال سابقه آموزشی داشت، از مکتب‌خانه‌ها به عنوان آموزش ابتدایی گرفته تا نظام آموزش عالی در حوزه‌های علمیه. با شکل‌گیری مدرسه جدید، این پیشینه تاریخی تاحد زیادی نادیده گرفته شد و الگوی تازه‌ای از آموزش، به‌عنوان بخشی از

پروژه نوسازی، جایگزین آن شد. البته این تحول با این اسندلال همراه بود که برای دستیابی به پیشرفت و به اصطلاح آن دوره «ترقی»، ناگزیر از این تغییر هستیم و مدرسه باید پیشگام این تغییر باشد. در این سیر که دوره قاجاریه و پهلوی را در برمی‌گیرد، هدف اصلی که برای مدرسه و دانشگاه در نظر گرفته شد، تربیت کارمند مورد نیاز دولت جدید و سپس تأمین نیروی متخصص برای کارخانه‌ها بود. در دوره قاجار آموختن زبان فرانسه به عنوان شرط لازم برای استخدام در دستگاه‌های دولتی تعیین شده بود که خود نشان‌دهنده میزان تأثیرپذیری از الگوهای آموزشی غربی است. جالب اینکه بر همین اساس، آموزش فرانسه در اولین مدارس جدید ایران مورد تأکید قرار داشت، حتی در مدرسی که از سوی گروه‌های وابسته به کشورهای انگلیسی‌زبان در ایران راندازی و حمایت می‌شدند. بنابراین، این مدرسه جدید از ابتدا با هدف پاس‌خگویی به نیازهای دولت مدرن و توسعه‌اداری و اقتصادی شکل گرفت، نه بر پایه و تکیه بر میراث و سنت آموزشی و فرهنگی ایران.

نظام آموزشی چه تغییراتی کرد؟

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، این پرسش به‌طور جدی مطرح شد که آیا نظام آموزشی موجود با اهداف و آرمان‌های انقلاب همخوانی دارد یا خیر. امام خمینی (ره) با تأکید ویژه، معتقد بودند که علاوه بر انقلاب سیاسی و تغییر رژیم سیاسی ایران، باید انقلاب فرهنگی و تربیتی نیز شکل بگیرد تا آن نهضت و حرکت انقلابی کامل شود؛ انقلابی که بتواند نظام تعلیم و تربیت را با ارزش‌ها و آرمان‌های جدید هماهنگ کند. ایشان چند روز پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در ۲۰ بهمن ۱۳۵۷، طی پیامی بسیار معنارار به معلمان و متولیان آموزش و پرورش تأکید می‌کنند که «... اطفال ما را شیربچگانی که همیشه پشت جبهه مقاومت علیه امریکا و صهیونیست و سایر چپاولگران شرق و غرب نشست‌اند، تربیت کنید. من چشم امیدم به شماست.»

در این نگاه، نظام آموزشی فقط متولی تربیت انسان‌هایی نیست که دانش و تخصص دارند، بلکه قرار است شیربچه‌های جبهه مقاومت علیه استکبار و

استعمار تربیت شوند که قوت علمی یکی از ابعاد ایشان است. قاعدتاً این چنین افرادی باید استقلال‌خواه، آزاداندیش، دارای اعتمادبه‌نفس، بصیر، متعهد، اخلاق‌مدار و برخوردار از هویت ایرانی-اسلامی باشند و بتوانند مسئولانه در برابر مسائل جامعه و جهان نقش آفرینی کنند. مدرسه هم دیگر یک «آموزشگاه علمی» نیست، بلکه مدرسه «قیام و مقاومت» خواهد بود.

این انگاره‌ها و ویژگی‌ها و آرمانی که ترسیم شده، شاقولی برای ارزیابی طرح‌ها و اقداماتی است که ذیل دغدغه انقلاب فرهنگی و تحول آفرینی در سال‌های پس از انقلاب اسلامی مطرح شده‌اند. طرح تغییر بنیادی در دهه ۶۰ و سپس سند تحول بنیادین آموزش و پرورش در دهه ۹۰ از همین جمله‌اند؛ اسنادی که در اصل، پاسخی به همین ضرورت بودند. با این حال، به دلایل مختلف، هم در نسبت با این دغدغه چندان موفق نبوده‌اند و هم در اجرایی‌سازی به نتیجه نرسیدند.

به اعتقاد من، ریشه این ضرورت در همان مسئله آغازین نهفته است، اینکه نظام آموزشی ایران از ابتدا بر اساس الگوها و طراحی‌های بیرونی شکل گرفته و نه متناسب با نیازها، فرهنگ و مبانی فکری خدومان. هر چند پس از انقلاب اصلاحات مهمی در بخش‌های مختلف آموزش و پرورش انجام شده، اما تحول و لایه‌های بنیادین هنوز به سرانجام نرسیده است و همین مسئله، منشأ بسیاری از چالش‌های امروز نظام آموزشی است. در واقع ما به این آید و آرمان پایمند نبوده‌ایم.

بسیاری از سیاستگذاران، آینده آموزش را در توسعه فناوری، هوشمندسازی مدارس و استفاده از هوش مصنوعی می‌بینند. به نظر شما این تغییرات برای تحول آموزش کافی است یا پیش از آن باید به پرسش بنیادی‌تری پاسخ داد؟

بی‌تردید، فناوری‌های نوین، هوش مصنوعی، اینترنت و تحولات دیجیتال، آینده آموزش را تحت تأثیر قرار خواهند داد و نظام آموزشی نیز باید خود را با این تغییرات روزآمد کند. اما به باور من، اینها تنها بخشی از مسئله هستند و بیشتر به لایه‌های بیرونی آموزش مربوط می‌شوند.

همچنان که اشاره شد، پرسش اساسی‌تر این است که ما می‌خواهیم چه انسانی تربیت کنیم و برای ساختن چه آینده‌ای او را پرورش بدهیم. تا زمانی که پاسخ روشنی به این پرسش نداشته باشیم، صرف نوسازی تجهیزات، هوشمندسازی مدارس یا تغییر شیوه‌های آموزشی و چیدمان کلاس، تحول واقعی ایجاد نخواهد کرد.

این نکته بسیار مهمی است که اگر از آینده ایران سخن می‌گوییم، ستون اصلی تحقق آن، نظام تعلیم و تربیت است و قلب این نظام نیز مدرسه محسوب می‌شود، هر چند خانواده، جامعه و دیگر نهادهای تربیتی نیز در این مسیر نقش دارند. بنابراین، پیش از هر چیز باید تصویر روشنی از انسان مطلوب و خروجی مورد انتظار نظام آموزشی داشته باشیم و سپس مدرسه را بر اساس آن طراحی کنیم.

به همین دلیل، معتقدم آنچه امروز بیش از هر زمان دیگری به آن نیاز داریم، یک بازنگری بنیادین در فلسفه و اهداف آموزش و پرورش است، تحولی که از تعریف انسان مطلوب آغاز شود و همه اجزای نظام آموزشی از برنامه درسی و محتوا گرفته تا نقش معلم و مدرسه، بر اساس آن بازطراحی شوند. این همان حلقه مفقوده‌ای است که کمتر درباره آن گفت‌وگو شده است.